

نوشته ها، مشاهدات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید
xyaban@gmail.com
برای اشتراك روزانه با این آدرس الكترونيكي تماس بگيريد
khyaboon@gmail.com

زنده باد حكومت مردم
زنده باد مقاومت مردمی در برابر کودتا
آزاد باد همه زندانیان سیاسی
نابود باد گاردهای كشتار
مرگ بر دیکتاتور

خیابان

شماره ۱۳ پنج شنبه ۱۳۸۸



قاضی مرتضوی از جلادی کلمات تا جلادی انسان ها

با شعارهای شبانه
مردم بیزاری از نظام
سرکوب را فریاد می کنند

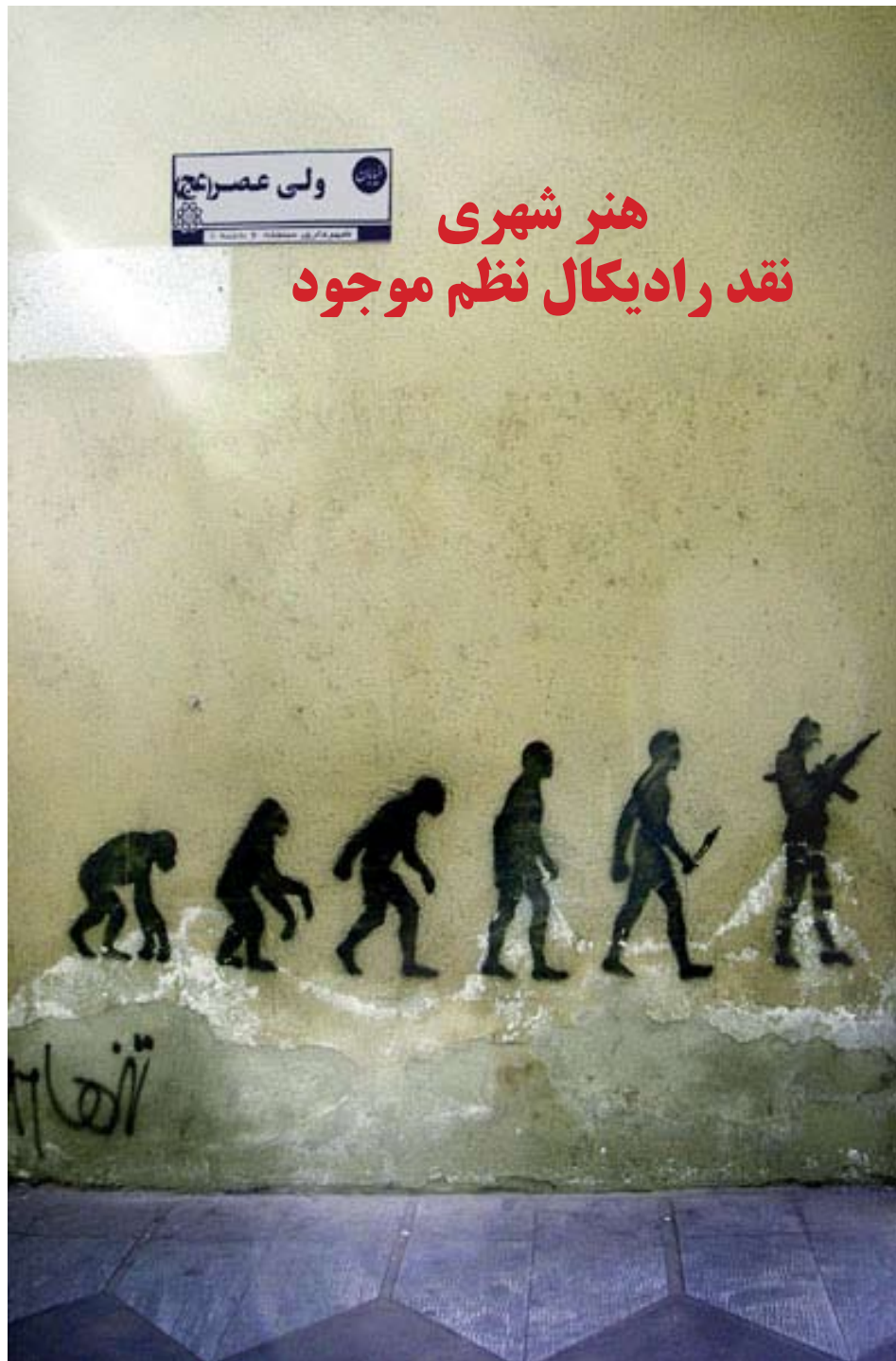
این کودتا
مخملین است؟



موسوی و نخبه هایش امیر ک.

میر حسین موسوی بیانیه شماره نه خود را صادر کرد. او خیلی زود نشان داد که صف منافع گروهی و طبقاتی اش از صف منافع جامعه متفاوت است. او اگر چه اعلام کرده است که دولت احمدی نژاد را به رسمیت نمی شناسد اما دیگر سخنی از مطالبه ی ابطال انتخابات به میان نیاورده است. او سخنی از ضرورت شکست دادن کودتا به میان نیاورده است. او سخنی در مورد ضرورت شناسایی و محاکمه قاتلین مردم به میان نیاورده است. ژست تسلیم ناپذیری او با محتوای بیانیه اش تناقض مطلق دارد. آنجا که حرف های کلی می زند خود را در مقام مردی راسخ که تن به تسلیم در برابر کودتا نمی دهد تصویر می کند اما زمانی که به موارد مشخص و معین می رسد هیچ نشانی از مقابله واقعی با کودتا نیست. او این گفتار دوگانه را به کار برده است تا به تفرقه در مقاومت مردمی علیه کودتا دامن زند. او می خواهد بدون اینکه مقاومتی عملی کند، بخشی از مردم را به این توهم بيفکند که او در جبهه مردم شمشیر می زند. اما فاصله میان مردم و او بسیار است. او می گوید نظام مقدس موجود را باید حفظ کرد، اما به انحراف برندگان آن را کنار زد (جالب اینکه هیچ راه حل عملی نیز نشان نمی دهد) اما مردم در همین دو هفته به عینه دیده اند که برای بازپس گیری حق خود بر تعیین سرنوشت سیاسی خود بایست نظام سیاسی موجود را تغییر دهند. کودتا با تأیید رهبر و شورای نگهبان و قوانین جمهوری اسلامی بر سر کار است و مردم در شیفتگی موسوی به این نظام با او سهیم نیستند. چرا که موسوی سهامدار نظام است و نه مردم. از نظام موجود سهم مردم تنها گلوله و داغ و درفش بوده است. موسوی در بیانیه اش نگاه خود و همکارانش را نسبت به مردم نیز نشان داده است. در بخش پایانی بیانیه اش او گفته که با عده ای دیگر از نخبگان جمعیتی را تشکیل خواهد داد تا بدنبال کسب حقوق مردم باشد. او به نخبه های نظام بیشتر اعتماد دارد تا مردم. از دید او مردم قدرت نیستند. نخبگان (چه نخبه هایی، کسانی که حتی هر چه کودتا بر سر آنها می زند بیشتر تعظیم می کنند) منبع قدرت هستند. جالب اینجاست که او اعلام می کند با این نخبه ها قرار است مطبوعات آزاد و تلویزیون آزاد و موارد دیگر را برای جامعه تأمین کند. اصلاح طلبان زمانی که دولت و مجلس را داشتند نتوانستند هیچ یک از این موارد را تأمین کنند. حال و تحت حاکمیت کودتایی که فاشیسم عریان را نمایندگی می کند موسوی و همقطارانش می خواهند از درون نظام و از طریق نصیحت گویی و سخنان عرفانی مطبوعات آزاد و تلویزیون آزاد را برای مردم به ارمغان بیاورند. البته همه می دانیم که این بندهای پایانی بیانیه او صرفاً گول زنک هایی هستند که قرار است فقدان مقاومت و نیز کناره گیری او را از مقاومت مردمی علیه کودتا بپوشانند.

هنر شهری نقد رادیکال نظم موجود



کودتای مخملین؟

خاتمی در دیدار با جمعی از خانواده های دستگیر شدگان روزهای اخیر، تحولات روزهای اخیر را کودتای مخملین نامید. این اصطلاح او پاسخی تلویحی بود به حرف های احمدی نژاد که تحولات اخیر را انقلاب مخملینی نامیده بود که دولت آن را شکست داده است. اما مخملین بودن کودتا همان اندازه دروغ گویی است که مخملین بودن انقلاب. کودتایی که صدها نفر را به وحشیانه ترین شکل کشتار کرده است، تمام راههای خبری و ارتباطی را بسته است، بخش عظیمی از فعالین سیاسی را دستگیر کرده و زیر شکنجه برده است، و هزاران جوان و معترض را در کمپ های مرگ و شکنجه محبوس کرده است، چگونه می تواند مخملین نامیده شود؟ در کمتر کودتایی در تاریخ معاصر جهان این میزان از بی رحمی و خشونت به کار رفته است، و کمتر کودتایی در جهان چنین در تقابل مطلق با جامعه قرار داشته است. بسیاری از کودتاهایی که صفت مخملین نیز برای آنها به کار نمی رود، با کشتار و سرکوبی کمتر از کودتای مشترک خامنه ای- احمدی نژاد عمل کرده اند. کاربرد صفت مخملین برای این کودتا از سوی خاتمی تنها به این منظور است که چهره ی کودتا را تلطیف کند تا امکان همیاری و همکاری با نظام کودتایی را برای خود و دوستانش مهیا کند. او تصمیم خود را برای ماندن در حاکمیت به هر قیمتی گرفته است. در نتیجه چاره ای ندارد جز اینکه گام به گام همزیستی طیف خود را با حکومت کودتایی توجیه کند. دیروز اقدام احمدی نژاد کودتا بود، امروز کودتای مخملین و احتمالاً فردا فقط مخمل خوشرنگی باقی می ماند تا به زیر پای حاکمان پهن شود. اما همانگونه که او مغلظه می کند، احمدی نژاد هم لاطائلات می بافت. او می خواهد بگوید که یک انقلاب مخملین آمریکایی را شکست داده است. انقلابی مخملین که کارگزاران آن همچون تمام انقلاب های مخملین بخشی از حاکمیت بوده اند. او می خواهد تقابل مطلق مردم با حاکمیت را انکار کند. اما عصر جدیدی آغاز شده است. عصری که هیچ چیز آن مخملین نیست.



فعالان دموکراسی و حقوق بشر در ایران: بنابه گزارشات رسیده از مناطق مختلف تهران، مردم تهران امشب همانند شب های گذشته بر بام منازل خود حاضر شدند و نداهای اعتراض گسترده خود را سر دادند.

از هر کوچه وخیابان و محله صدای فریادهای اعتراض مردم نسبت به شب های گذشته رساتر و گسترده به گوش می رسد. ندای بانک اعتراض الله اکبر و شعار مرگ بر دیکتاتور و در مواردی زیادی شعار مرگ بر خامنه ای سکوت شب های تاریک و ظلمانی استبداد را در هم می درید و فضای رعب و وحشت بر قلب سپاه سرکوبگران حاکم وارد می کرد. مردم تهران امشب از ساعت ۲۲:۰۰ تا حوالی ۲۳:۰۰ بصورت گسترده بر بام خانه های خود قرار گرفتند و همه با هم ندای الله اکبر سر دادند. آنها همچنین شعارهای مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خامنه ای سر دادند. فریادها از تمامی نقاط تهران شنیده می شد.

نیروهای گارد ویژه، سپاه پاسداران، بسیج و لباس شخصی ها با موتورهای خود ساعتی قبل از شروع فریادهای اعتراض مردم در سطح کوچه و محلات نمایش قدرت و وحشت بر پا کرده بودند. همچنین نیروهای پیاده آنها ضمن تخریب اموال مردم به درب منازلی که از آن ها صدای الله اکبر و مرگ بر دیکتاتور می آمد، با باتوم های خود می کوبیدند. آنها همچنین به منازل مردم سنگ پرتاب می کردند. این سنگ ها گاها باعث تخریب شیشه ی پنجره های منازل می شد و این مسئله باعث می شد که علاوه بر شعار مرگ بر دیکتاتور، شعار مرگ بر خامنه ای هم داده شود.

مدیرکل اطلاعات استان قزوین از دستگیری هفت نفر که به گفته ی وی «از عناصر وابسته به گروهک ضدانقلاب» بوده اند، در قزوین خبر داد.

به گزارش فارس، مدیرکل اطلاعات استان قزوین اعلام کرد: هفت نفر از عناصر وابسته به گروهک ضدانقلاب که در ناآرامی ها و اغتشاشات اخیر شهرهای قزوین و تهران حضور فعال داشتند با تلاش و پیگیری اطلاعاتی - عملیاتی سربازان گمنام امام زمان در اداره کل اطلاعات استان قزوین شناسایی و با هماهنگی مرجع قضایی دستگیر و روانه زندان شدند.

وی مدعی شد: افراد دستگیر شده که سابقه ارتباط با گروه های ضدانقلاب را دارند در اغتشاشات اخیر شهرهای قزوین و تهران شرکت داشته و ضمن تحریک ارادل و آوباش، به ایجاد ناامنی و آشوب دست می زدند.

مدیرکل اطلاعات استان قزوین تصریح کرد: متهمین در بازجویی های خود به داشتن ارتباط با برخی شبکه های ضدانقلاب و منافقین در خارج از کشور اعتراف کرده اند.

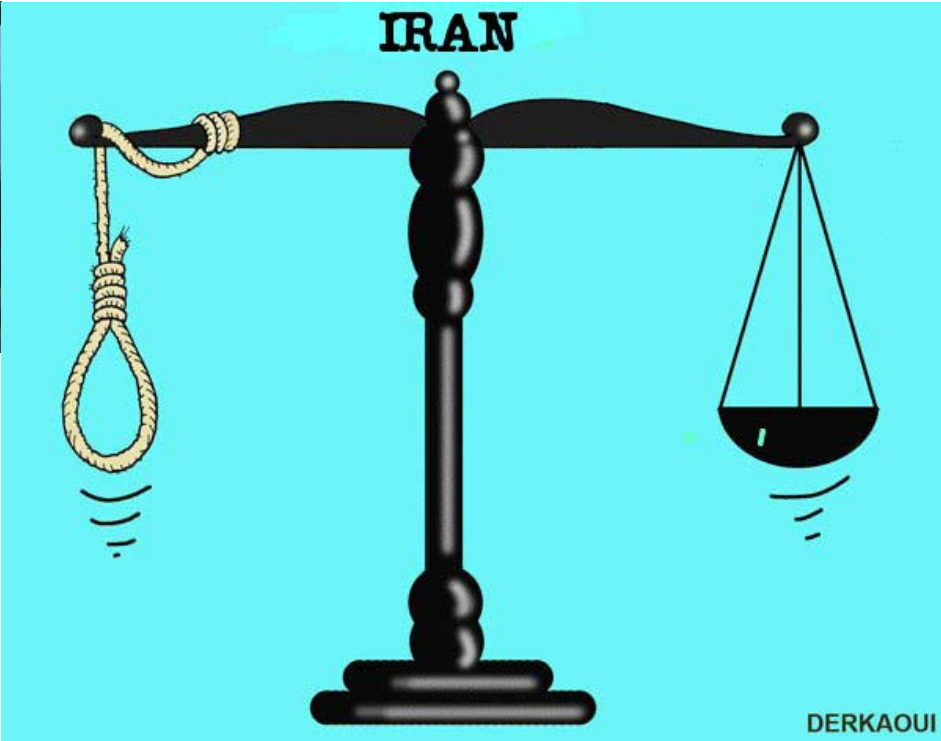
برخی گزارش های رسیده از ایران حاکی است، همزمان با گسترش ناآرامی ها در کشورها، وزارت اطلاعات به بازداشت مجدد گروهی از زندانیان و فعالین سیاسی سابق اقدام کرده است.

احضار مجدد فعالین کارگری در شهرستان بوکان به اداره اطلاعات و دادگاه

بنا به گزارش کمیته هماهنگی برای کمک به ایجا تشکلهای کارگری، در پی احضار مجدد «\هادی تنومند\»، «\حسن رسول نژاد\» و «\احمد اسکی بغدادی\» بعد از چند جلسه بازجویی در اداره اطلاعات بوکان و دادگاه این شهر، به دادگاه سنندج جهت ادامه دادگاهی منتقل شده اند.

در همین راستا روز پنجشنبه ۴ تیر ماه «\عمر مینایی\» و روز شنبه ۶ تیر ماه «\کریم فاتح\» و «\رحمان کردار\» از دیگر فعالین این شهر به اطلاعات فرا خوانده شدند و بعد از بازجویی به نامبردگان اعلام گردید، پرونده آنها تکمیل و روز دوشنبه ۸ تیر ماه از دادگاه بوکان به دادگاه سنندج منتقل خواهد شد.

دستگاه قضایی رژیم نامبردگان را به اتهام عضویت در کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، حضور آنها در منزل «\غالب حسینی\» و به اتهام شرکت در مراسم اول ماه مه سال ۸۷ دستگیر و زندانی شده بود، مورد محاکمه قرار خواهند گرفت.



مرتضوی جلادی که در تهران فرمان می دهد، کیست؟

گزارشگران بدون مرز :

مرد اجرایی سرکوب کنونی روزنامه نگاران و معترضان دستگیر شده در تهران، سابقه ای سیاه در نقض حقوق بشر دارد. از تاریخ ۲۳ خرداد سعید مرتضوی دادستان تهران سرکوب را در تهران مدیریت می کند. برای ماموران وزارت اطلاعات و ضابطین دادستانی حکم دستگیری هر کس را که « مشکوک» تلقی کنند، صادر کرده است. پرونده ها را آماده و اتهامات بازداشت شدگان را مشخص و بازجویی ها را هدایت می کند. بنا بر گذشته اش ما می دانیم که دادستان فعالانه در بازجویی ها شرکت دخالت دارد.

سعید مرتضوی در سال ۱۳۴۶ در شهرستان میبد متولد شده است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در این شهر به پایان برد، برای ورود به دانشگاه بسیجی شد و توانست بدون کنکور با سهمیه بسیج به دانشگاه آزاد واحد نفت راه یابد. از سال ۱۳۶۵ بعنوان دادیار کارش را در دستگاه قضایی آغاز کرد و مدتی بعد به ریاست دادگستری شهر بایک رسید. وی خیلی سریع دریافت راه صعود مدارج برای کسی چون او نزدیک شدن با « موله اسلامی» است که دستگاه قضایی را در اختیار داشت. به تهران آمد و از سال ۱۳۷۳ در معاونت سیاسی دستگاه قضایی بکار گرفته شد. مدتی بعد رئیس شعبه ۹ دادگاه عمومی تهران و سپس به شعبه ۳۴ مجتمع قضایی ویژه کارکنان دولت منتقل شد. اما «قاضی مرتضوی» شدن او به دوران آغاز اصلاحات برمی گردد و نقش اصلی که در پائیز کردن «بهار مطبوعات» بازی کرد. ریاستش بر شعبه ۱۴۱۰ که «دادگاه مطبوعات» خوانده می شد، وی را با توقیف صدها روزنامه و بازداشت ده ها روزنامه نگار بعنوان جلاد مطبوعات معروف کرد.

دادستان تهران از سال ۱۳۸۳ که گاه در دانشکده روزنامه نگاری درس حقوق هم می دهد! در مسئولیت جدید خود نیز سیاست سرکوب مطبوعات و روزنامه نگاران را ادامه داد. روزنامه نگاران زندانی را در اکثر موارد در سلول های انفرادی نگاهداری و در پشت درها بسته محاکمه می کند. دو گزارشگر ویژه سازمان ملل در امر دستگیری های خود سرانه و آزادی مطبوعات آمیبی لیگابو و لویی ژوانه در این باره در گزارش خود در سال ۱۳۸۴ شهادت داده اند. پیش از آنها موریس کاپیتورن نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل برای ایران از مقامات ایران خواهان برکناری وی از همه مسئولیت های قضایی شده بود.

یکی از ویژه گی های سعید مرتضوی در بازجویی ها که بارها از سوی بازداشت شدگان تائید شده است، استفاده از همه ی ابزارها برای اعمال فشار بر زندانی و آزار و اذیت روحی و روانی زندانی است.

سعید مرتضوی یکی از اصلی ترین مسئولان قتل زهرا کاظمی خبرنگار عکاس کانادایی ایرانی تبار در سال ۱۳۸۲ است. زهرا کاظمی در دوم تیر ماه ۱۳۸۲ در حین عکسبرداری از تجمع خانواده های زندانیان در مقابل زندان اوین بازداشت شد. این روزنامه نگار در مدت بازداشت مورد ضرب و شتم قرار گرفت و در اثر ضربات وارده در بیست تیر ماه در بیمارستان نظامی بقیة الله اعظم جان سپرد. در تاریخ ۳ تیرماه سال جاری وزیر امور خارجه کانادا لورانس کانون اعلام کرد «دو گزارش تحقیق و بررسی در ایران تائید کرده اند که سعید مرتضوی دستور بازداشت و زندانی کردن زهرا کاظمی را که منجر به شکنجه و مرگ وی شد صادر کرده است.» سعید مرتضوی برای پنهان کردن نقش خود در این قتل اسناد دولتی را جعل و دستکاری کرده است. کانادا بارها از ایران درخواست کرده است که در باره قتل زهرا کاظمی به شکل جدی تحقیق و بررسی انجام شود.

در سال ۱۳۸۳ و در ماجرای معروف به « پرونده وبلاگ نویسان» که آن نیز تحت هدایت سعید مرتضوی انجام گرفت. روزنامه نگاران و وبلاگ نویسان امیدمعماربان، روزبه میرابراهیمی، جوادغلام تیممی و شهرام رفیع زاده با شکنجه و تهدید مجبور به اعتراف و مصاحبه شدند.

شهرام رفیع زاده یکی از « متهمان» این پرونده در سال ۱۳۸۳ روزنامه نگار روزنامه اعتماد بود و از مهر تا آذر ماه زندانی و تحت شرایط دشواری در زندان انفرادی قرار داشت. این نویسنده و شاعر ایرانی در باره نقش دادستان تهران به گزارشگران بدون مرز می گوید « در پرونده ماو در کلیه مراحل بازداشت، شکنجه و اعتراف گیری اجباری نقش داشت. با این حال در دو مورد بسیار مهم مرتضوی به شکل مستقیم نقش داشت اول : پس از آزادی صوری ۳ بار ما را به دفترش احضار کرد، و به صراحت ما را تهدید کرد که یا باید اعترافات اجباری را که در بازداشتگاه صورت گرفته در برابر خبرنگاران تکرار کنیم یا اینکه ما را دوباره بازداشت می کند و اینبار با حبس طولانی ۲۰ سال به بالا و برای همیشه زندانی می شویم. مرتضوی به صراحت ما را تهدید کرد که اگر زیر بار اعترافات نرویم ممکن است برای خودمان یا یکی از اعضا خانواده ماتنفاقی مثل تصادف رانندگی رخ بدهد. او به ما گفت که این «نمایش» همان جلسه دادگاه شماس است اگر آنچه را که گفتم و همان محورهای مورد نظر را در برابر خبرنگاران بگویند، می توانید به رافت اسلامی نظام امیدوار باشید و برگردید سر زندگی تان ولی اگر این کار را نکنید امکان زندگی از شما و خانواده گرفته می شود. مورد دوم او می خواست مشکل شخصی اش را در متهم شدن به قتل زهرا کاظمی را هم در جریان بازداشت ما حل کند، می خواست ما اعتراف کنیم و ورود زهرا کاظمی به کشور را به یکی از مسئولان اصلاح طلبان ربط دهیم.

در ۲۸ اسفند امیدرضا میرصیافی وبلاگ نویس جوان در زندان اوین و در اثر مماشات و تعلق مسئولان زندان درگذشت. این روزنامه نگار نیز به دستور سعید مرتضوی بازداشت و زندانی شده بود. گزارشگران بدون مرز در اولین اطلاعیه خود در همان تاریخ خواهان تشکیل کمیسیون مستقلی برابرسی و تحقیق در باره چگونگی قتل این روزنامه نگار و وبلاگ نویس شد.

امروز در بندهای سیاه ۲۰۹ زندان اوین بر همه معلوم است که سعید مرتضوی با کدام روش با روزنامه نگاران دستگیر شده برخورد می کند.



بازداشت و ربودن دانشجویان دانشگاه صنعت نفت موج دستگیری و سرکوب دانشجویان منتقد دانشگاه صنعت نفت همچنان ادامه دارد. پس از بازداشت دو نفر از دانشجویان این دانشگاه در تاریخ ۷ تیر ماه، امروز خبر ها حاکی از ربوده شدن ۵ نفر دیگر از دانشجویان این دانشگاه می باشد. آقایان سجاد طاهر زاده، دبیر انجمن اسلامی دانشکده نفت اهواز، سهپند بختیار پور دبیر سیاسی انجمن اسلامی و دبیر ۳ دوره قبل انجمن اسلامی و مصطفی منفرد عضو سابق شورای صنفی این دانشگاه با دستور رئیس حراست دانشگاه صنعت نفت به ساختمان حراست برده شده و از آن جا تحویل نیرو های خود سر گردیده اند. از آقایان مهدی کریمی، عضو سابق انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر و پیام پیکری دیگر دانشجوی دانشگاه صنعت نفت نیز پس از خروج شان از دانشگاه اطلاعی وجود ندارد. دوستان این دانشجویان احتمال ربوده شدنشان را بسیار می دانند. این اتفاقات زمانی در حال رخ دادن می باشد که دانشگاه صنعت نفت تقریباً به حالت تعطیلی در آمده و مسئولان دانشگاه در حال آماده سازی امکانات این دانشگاه برای برگزاری طرح حکمت می باشند.

فعالین حقوق بشر ودمکراسی : بنابه گزارشات رسیده از دانشگاه نوشیروانی بابل ، ساعتی پیش مامورین وزارت اطلاعات به دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل یورش بردند و حداقل ۲ دانشجوی این دانشگاه را دستگیر و به نقطه نامعلومی منتقل کردند.

حوالی ساعت ۱۳:۰۰ امروز مامورین وزارت اطلاعات به سمت ۲ دانشجوی دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل یورش بردند و یکی از آنها را دستگیر و به نقطه نامعلومی منتقل کردند. دانشجویی که امروز دستگیر شد نیما نحوی نام دارد. او در روزهای اخیر بارها مورد یورش مامورین وزارت اطلاعات قرار گرفته بود. او در این یورشها که توسط مامورین وزارت اطلاعات صورت می گرفت دچار صدماتی شده بود ولی با حمایت سایر دانشجویان هر بار طرح دستگیری او خنثی میشد.

بنابه گفته فعالین دانشجویی این دانشگاه صبح امروز مامورین وزارت اطلاعات علی تقی پور دانشجوی دیگر این دانشگاه را دستگیر و به نقطه نامعلومی منتقل کردند.

در حال حاضر ایمان صادقی، محسن برزگر، حمید جهان تیغ و سیاوش سلیمی نژاد در بازداشت وزارت اطلاعات بسر می برند. هنوز از محل بازداشت و وضعیت آنها هیچ خبری در دست نیست. بنابه گفته دانشجویانی که اخیر از بازداشت مامورین وزارت رها یی یافتند. بازجویان وزارت اطلاعات داشجویان زندانی را تحت وحشیانه ترین شکنجه های جسمی و روحی قرار میدهند.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، یورش وحشیانه مامورین وزارت اطلاعات به حریم دانشگاه و دستگیری دانشجویان و تحت شکنجه قرار داند و بی اطلاع نگه داشتن خانواده های آنها از محل بازداشت و وضعیت آنها را محکوم می کند. از دبیر کل و کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل خواستار پایان دادن به سکوت در مقابل جنایتهای که توسط این رژیم علیه مردم ایران و بخصوص دانشجویان روا داشته می شود است و همچنین برای پایان دادن به این جنایتها خواستار ارجاع پرونده نقض حقوق بشر این رژیم به شورای امنیت سازمان ملل است.

عکس هایی از کشته شدگان حمله به کوی دانشگاه که به دلیل دلخراش بودن در قطع بسیار کوچک منتشر می کنیم



خطاب به کارگران و جوانان شجاع ایران

بدینوسیله ما بعنوان یک حزب سوسیالیست مبارز، بالاترین حد همبستگی خود را با مبارزات جوانان و کارگران ایرانی بر علیه خشونت رژیم مذهبی ایران اعلام می کنیم.

این مبارزه بسیار فراتر از این است که بپرسیم چه کسی در این انتخابات برنده شده است. این مبارزه ایست برای حقوق دموکراتیک واقعی، مبارزه برای اعتصاب، برای دستیابی به انتخابات آزاد، آزادی سندیکاهای کارگری، فعالیت آزادانه احزاب سیاسی و حقوق برابر برای زنان. حقوقی که باید بوسیله تمام کارگران، جوانان و سوسیالیستها انجام شود. شکل دادن کمیته های انتخاباتی دموکراتیک از محلهای کار یا دانشگاهها به همراه ارتباط با طبقه متوسط جامعه و فقرای شهری می تواند پایه ای برای یک اتحاد مبارزاتی ایجاد کند.

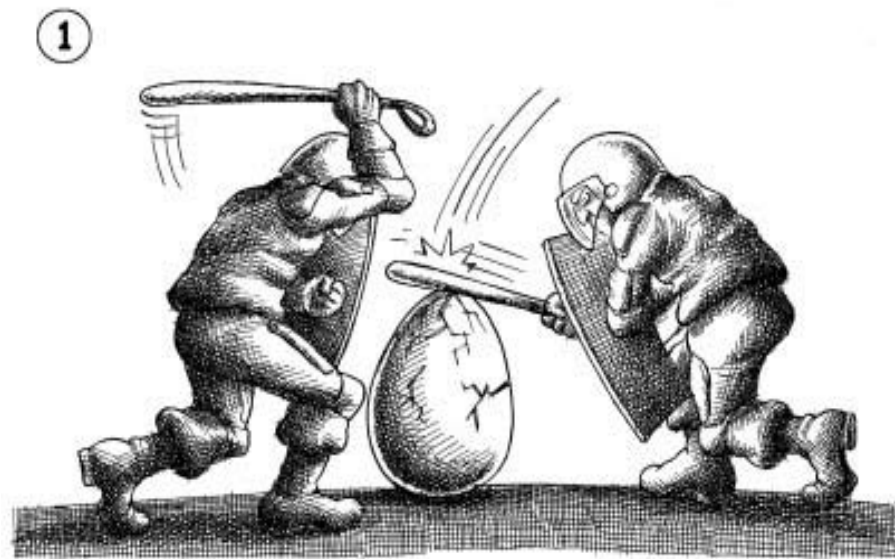
این احتمال وجود دارد که رژیم برای خالی کردن خیابانها از مردم، فضا را برای موسوی بازتر کند یا اینکه با تحمیل احمدی نژاد و توسل به زور بیشتر اوضاع را کنترل کند. این امکان هم موجود است که برای دیت یابی به نتایج دلخواه خود، به اعتراضات به شکل نمادین دامن بزنند. ما نباید هیچ توهمی به موسوی داشته باشیم بعنوان کسی که دو دوران نخست وزیری خود فرمانبردار سرمایه داری جهانی بود و برنامه کنونی اش با فرم در یک دولت تئوکراتیک محدود شده است.

بنظر ما در این دوره خاص فراخوان اعتصاب عمومی و سازماندهی نیروی مسلح مدافع آن همراه با اعتراض طبقاتی بسیار ضروری است تا قوای نظامی سرکوبگر را دفع و به عقب براند و جنبش را در جهت سرنگونی رژیم به جلو پیش براند. چنین کمیته هایی همچنین می توانند به سازماندهی انتخابات همگانی انقلابی بیانجامد و درباره آینده ایران تصمیم گیری کنند. تضمین حقوق دموکراتیک و راهگشایی برای فقرا و بیکاران تنها در سایه ایجاد یک دولت کارگری-دهقانی تحت یک برنامه انقلابی سوسیالیستی ممکن است که مطالبات طبقات کارکن در آن برآورده شود.

ما عمیق ترین همبستگی های خود را با این مبارزات داریم و آنرا به شکلی گسترده به میان طبقه کارگر و جوانان بلژیکی خواهیم برد تا بدانند حقیقت اتفاقاتی که در ایران می افتند چیست. ما در حد توانمان هر کاری برای حمایت از مبارزات شما خواهیم کرد.

بارت فاندراستینه

سخنگوی ملی حزب سوسیالیست چپ بلژیک



محسن،

زندانی سیاه چال های احمدی نژاد

نویسنده دلفین مینوی. روزنامه فیکارو. فرانسه
برگردان از دکتر نیما فرمین

انداخته است؟

محسن از طرفداران موسوی است، ولی هرگز یک مخالف واقعی نیست. در دوره خاتمی، با توجه به کم شدن سانسور بر آن شد، که نوشته های انتقادی از رژیم را منتشر کند. مانند کتابی که در آن از مدیر محافظه کار روزنامه کیهان انتقاد شده است. ولی با توجه به خشونت مامورین، انتشار دهنده پی می برد، برای کمترین کاری جانش در خطر است.

دو اتوبوس در برابر زندان، منتظر زندانیان است. مقصد: زندان اوین، زندانی که در زیر فشار زندانیان دو هفته گذشته به لرزه درآمده است. زندانیان چند نفر هستند؟

محسن در گفتگوی پنهانی با یکی از پاسداران در می یابد، که تنها در همان روز ۴۵۰۰ نفر بازداشت شده اند. در میان بازداشت شدگان گاه همه اعضای یک خانواده دستگیر شده اند. محسن می گوید در سلولی که من بودم، چندین پدر و فرزند را باهم دیدم، و می گفتند، که همسر و خواهر و دختران آنان در بخش زندان زنان به سر می برند.

وی می افزاید، وی را به سالن شماره هفت فرستادند. در این سالن جایی برای دراز کشیدن وجود ندارد، و صدها زندانی را در سالنی به مساحت ۲۰۰ مترمربع انباشته اند. برای خوابیدن، نوبت های چهار ساعته پیش بینی شده است، گروهی که نوبتشان است می خوابند، و بقیه ناگزیرند، بایستند. در پیرامون او صحنه های آزار ورنج به گونه یی وصف نشدنی دیده می شود.

او می افزاید، بسیار دیده شد، که زندانیان را ساعت هفت بامداد بیرون می برند، و پس از چهارده ساعت بازجویی به سلول برگردانده می شوند. در میان آن ها برخی به واسطه ضرباتی که به کلیه های آنان وارد شده است، خون ادرار می کنند. ویا با بدنی مجروح و سر و صورتی ورم کرده، با حالتی غم انگیز و نگاهی مبهوت، ساعت ها به خاموشی فرو میروند. جرم آن ها، آویختن نوار سبز رنگ انتخابی موسوی بوده و یا این که بر اثر تصادف در دست آن ها تلفن همراه دیده شده است.

بالاخره پس از ۳۶ ساعت انتظار، بدون خواب و خوراک، روز چهارشنبه نوبت بازجویی از محسن فرا می رسد، از سلول او را با چشمان بسته بیرون می برند، و به شکنجه گر می سپارند. از او پرسیده می شود، آیا شما غارت بانک ها را از طرف تظاهرکنندگان تایید می کنید؟ در پاسخ می گوید، نه و می افزاید، من از محرومیت جوانان ایرانی آگاهی کامل دارم. در پایان هفته، به واسطه نداشتن دلایل کافی در اثبات اتهام از زندان آزاد می شود.

در پایان این گفتگوی تلفنی نفسی کشید، و گفت با توجه به این که هزاران زندانی بی نام، بی آن که کمترین پشتیبانی داشته باشند، در سیاه چال های سراسر کشور نابود می شوند، من شانس آوردم.

هژیر پلاسچی

دوستی پیش از انتخابات پیغام فرستاده بود که اگر چه گوارا هم در شرایط امروز ایران می زیست، سبز می پوشید و برای میر حسین موسوی تبلیغ می کرد. تمامی آنچه که از فردای کودتای احمدی نژادی تا به امروز در ایران رخ داده است و همراهی موسوی با موج مردمی که هر روز به خیابان می آمدند و به رغم بوی خونی که به وضوح از آسفالت خیابان به مشام می رسید، باز می آمدند، من را تحریک می کرد که آن پیغام را بپذیرم و سبز بپوشم. بیانیهای نهم موسوی ولی به ویژه آنگاه که در کنار پیغام او به ایرانیان خارج از کشور قرار می گیرد، نشان می دهد رهبر برساخته ی رسانه ها و توهمها دارد به آرامی فتیله را پایین می کشد مبادا شعله ی آن به چخماق سرایت کند.

آنچه که در ایران در حال رخ دادن است اما فارق از آنکه به کدام نتیجه ی واقعی منجر شود، خصلتی انقلابی دارد. مردمی که به میانجی موسوی به خیابانها آمده اند سالهاست که از او و اصلاح طلبان گذر کرده اند. درست اینجا همان نقطه یی است که باید با خودمان تصفیه حساب کنیم. ما در تمام این سالها از سیاست گریخته ایم و به میانجی موسوی سیاسی شده ایم. پنهان شدن پشت مردم و اخلاص در سیاست زدایی نولیبرالی هم دردی از ما دوا نمی کند. موسوی پیش از هر چیز ما را سیاسی کرده است و غیبتی را به رخ ما کشیده که این روزها بیش از همیشه به چشم می آید.

باید به دلیل همین غیبت باشد که دستگاه سرکوب به جای بازداشت و پیگرد آن بخش از نیروهایی که دشمن تاریخی و طبقاتی حکومت ایران محسوب می شوند، ترجیح می دهد مشارکتیها و ملی - مذهبی هایی که شبکه ی گسترده ی ارتباطاتی در تهران و شهرستانها دارند را از خانه ها و محل کار و حتا بیمارستان برآید و یا خبرنگاران و فعالان حقوق بشری که برای انعکاس واقعیت تلاش می کنند، بازداشت کند. هرچند دولت کودتا که بنشیند و پا سفت کند سراغ دیگران هم خواهد رفت.

با این همه نباید در خانه ماند. فرو رفتن دوباره در محفلها و شب نشینیها تداوم وضعیت موجود است. درست به این دلیل که موسوی بالقوه گی اخته کردن جنبش مردم را دارد، باید نقش منجی را بر قامت او درید. باید در زمانه یی که مبارزه از پشت موسوی به کف خیابان منتقل می شود دامن به سیاست آلود. اینجا عیار سنجش آنانی است که خطابه صادر می کردند به موسوی توهم ندارند. سیاسی ماندن در چنین زمانه یی دشوار است اما جنبش مردم به نیرویی نیاز دارد که به جای دخیل بستن به بیانیهای آقای نخست وزیر و کمیته های صیانت از آرای مردم مسیر سیاست رادیکال را در جامعه بگشایند. کسانی در این میانه باید رنج متفاوت ماندن را بر خود هموار کنند و پیراهن های سبزشان را در خانه بگذارند.

مبارزه برای دموکراسی و ضرورت تشکیل «مجلس موسسان»

بهباد کاظمی

های درون حکومتی، پیگیری و جسارت لازم و برنامه‌ی مناسب برای فرارفتن از روابط موجود را ندارند و در چنگال قدرت حاکم اسیرند. پس بنابراین و بدون تردید در چارچوب مناسبات فعلی و «حاکمیت روحانیت»، تحقق دموکراسی (استقرار حاکمیت مردم) و امکان برگزاری مجلس موسسان دموکراتیک وجود نخواهد داشت.

پرسش بعدی این است که ضمانت اجرایی برپایی مجلس موسسان چیست و چگونه تامین می شود؟ چه نیروی اجتماعی از آزادی پوشش، آزادی احزاب، آزادی بیان، آزادی تشکل، آزادی تجمع، آزادی مطبوعات و سایر حقوق دموکراتیک مراقبت، صیانت و حفاظت خواهد کرد؟ آیا نیروهای انتظامی، امنیتی و نظامی فعلی ایران می توانند این وظیفه ی خطیر را انجام دهند؟ یا نهادهای بین المللی مانند سازمان ملل یا ناتو؟!

گفته شد که تجربه ثابت کرده است که گزینه های «اصلاح گرا»ی درون رژیم نیز به هیچ وجه خواهان تحقق اصل دموکراتیک «جدایی دین از دولت» و چالش جدی علیه «حاکمیت روحانیت» نیستند. آن دسته نیز که به نقد دیکتاتوری فردی ولی فقیه پرداخته اند، گزینه ای به جز جمعی کردن دیکتاتوری ولایت فقیه و ادامه ی همان نوع حاکمیت، ارائه نمی دهند. پس بنابراین، برای دموکراتیزه کردن واقعی جامعه چاره ای به جز فرارفتن از این مناسبات موجود، وجود ندارد. از یک سو، می دانیم که در چارچوب مناسبات فعلی ایران امکان برگزاری مجلس موسسان واقعی و دموکراتیک نیست. از سوی دیگر، این را هم می دانیم که این رژیم مستبد، مسند قدرت را به دلخواه رها نخواهد کرد. افزون براین، آگاه هستیم که این نظام متکی به دستگاه سرکوب و خفقان است؛ بدون سپاه پاسداران، بسیج، و نهادهای مسلح امنیتی –انتظامی جورواجور، قدرت دولت مرکزی و روحانیت به مویی بند است، و حیات بدنه های بسیج و سپاه پاسداران نیز به حفظ مناسبات فعلی و قدرت روحانیت گره خورده است. بنابراین، منطق پیگیری مبارزه برای دموکراسی می بایست متکی بر واژگونی این مناسبات و انحلال سپاه پاسداران، بسیج و دیگر نهادهای سرکوب و ارعاب باشد. این تخیل محض و خودفریبی است که آزادی بیان، تجمع، تحزب، تشکل، مطبوعات، و از همه مهمتر انتخابات آزاد برای برپایی مجلس موسسان را بتوان تحت مناسبات فعلی جامعه ی ایران تضمین کرد. می دانیم که نیروهای سرکوبگر بسیجی و پاسدار در خیابان ها و پادگان ها مستقر هستند و هر آن امکان دارد که به محل احزاب، تجمعات، مطبوعات، تشکلات و… یورش برده و از برگزاری اجلاس مجلس موسسان جلوگیری کنند. بنابراین، یکی از مهم ترین مطالبات برای دموکراتیزه کردن جامعه ی ایران، خواست انحلال سپاه پاسدارن و بسیج و دیگر نهادهای سرکوب و ارعاب است.

حال این پرسش اساسی مطرح می شود که چگونه حاکمیت روحانیت برچیده، حاکمیت مردم مستقر و انحلال بسیج و سپاه پاسداران عملی خواهد شد؟ یک راه حل البته ارائه شده است: و آن دخالت نیروهای سازمان ملل یا دولت های خارجی خواهد بود. بی شک، حاکمیت روحانیت از این راهکار استقبال خواهد کرد. رژیم حاکم، همانند دوران یورش ارتش صدام حسین به ایران، از آن به عنوان «هدیه ی آسمانی» یاد خواهد کرد و بر طبل ملی گرایی و بنیادگرایی خواهد کوبید و با «مظلوم» جلوه دادن خود، به توجیه مداوم خفقان و سرکوب مردم خواهد پرداخت. در ضمن، اگر نیروهای خارجی موفق به براندازی رژیم حاکم شوند نیز پی آمد خوشایندی برای مردم ایران و استقرار دموکراسی راستین نخواهد داشت. تجربه ی عراق و افغانستان نشان داده است که نه تنها دموکراسی در چنین جوامعی مستقر نخواهد شد بلکه کل حیات اجتماعی در اعماق آشوب و توحش فرو خواهد رفت. افزون براین، هر لحظه امکان این می رود که دولت ها و نیروهای اشغالگر خارجی براساس منافع خود به معامله با همان نیروهای ارتجاعی مذهبی و شبه فاشیستی بپردازند که از قدرت رانده شده اند. مصالحه ی آمریکا با شبه فاشیست های بعثی و بنیادگرایان شیعه مذهب در عراق، و معامله ی نیروهای ناتو با طالبان در پاکستان و افغانستان بیانگر تجربه ی تلخ چنین احتمالی است. بهرحال، تجربه نشان داده است که «سازمان ملل متحد» تنها ابزاری برای پیشبرد سیاست های دولت های بزرگ است. همان دولت هایی که به اسم دفاع از «دموکراسی» و حمایت از منافع «جهان ازاد» در ایران، شیلی، آرژانتین، برزیل، اندونزی، ترکیه، پاکستان و دهها کشور دیگر کودتا به راه انداخته اند و «سازمان ملل متحد» نیز کاری از پیش نبرده است. پس پرسیدنی است که با چه نیروی اجتماعی حاکمیت روحانیت ملغا، حاکمیت مردم مستقر و انحلال سپاه و بسیج عملی می شود و با اتکا به چه سازوکاری می توان برپایی انتخابات آزاد و تعیین نمایندگان برای شرکت در مجلس موسسان را فراهم و تضمین کرد؟ پاسخ آن پیچیده نیست: همان نیروهایی که حاکمیت روحانیت را با سازماندهی خودگردان اعتراض ها، راه پیمایی ها و نبردهای خیابانی، کمیته های اعتصاب کارخانه ها، اداره ها، و شوراهای کارگری و دهقانی، سازمان های مستقل زنان، دانشجویان، جوانان، سربازان، انجمنهای صنفی پیشه وران و… به زیر می کشند، بی شک قادر هستند تا آزادی بیان، آزادی پوشش، آزادی تحزب، آزادی تجمع، آزادی تشکل، آزادی مطبوعات و… سایر حقوق دموکراتیک را تضمین کنند.

دموکراسی یعنی حاکمیت مردم. حاکمیت مردم یعنی تغییر بنیادین توازن قوای اجتماعی، سیاسی و طبقاتی به نفع عموم مردم. دموکراسی واقعی به مفهوم تصمیم و بازتاب اراده ی جمعی مردم در نهادهای خودسازمانده ی انجمن ها و تشکل های محلی، مدنی، صنفی، سیاسی، فرهنگی، طبقاتی، اجتماعی، قومی، ملی است. این نهادهای خودسازمانده مردمی هستند که می توانند سپاه پاسداران و بسیج را متلاشی سازند و پیش زمینه ی دموکراتیک و آزادانه ی برپایی انتخابات مجلس موسسان را فراهم گردانند.

البته در مقطع فعلی تنها شاهد پیدایش نطفه های ساماندهی مستقل توده ای در سطح شهرها و انجمن های محلی هستیم. اما مبارزه برای دموکراسی به طور مسلم در این نقطه متوقف نخواهد شد. تجربه ی انقلاب ۱۳۵۷ نشان داد که در یک فرایند یک ساله انواع و اقسام تشکل های مردمی از پایین شکل می گیرند. واقعیت تاریخی این بود که آنچه که کمر استبداد سلطنتی – پلیسی را شکست، نماز، روضه و فریادهای الله اکبر نبود، بلکه ساماندهی راهپیمایی ها و تشکیل کمیته های اعتصاب، و به ویژه براه انداختن اعتصاب عمومی چهارماهه کارگران، کارمندان، دانشجویان، دانش آموزان، پیشه وران و عموم مردم بود. اگر اعتراض های خیابانی به اشکال دیگر مبارزه ی مستقیم فرا نرکید به طور مسلم این جنبش عظیم توده ای پس از مدتی فرسوده خواهد شد. مبارزه برای دموکراسی نیازمند داشتن چندین راه کار برای حرکت به سوی یک استراتژی روشن دموکراتیک مبتنی بر شراکت توده های مردم در تعیین سرنوشت خود است. برپایی مجلس موسسانی که متکی بر نهادهای خودسازمانده مردمی است، پیش زمینه ی رسیدن به دموکراسی واقعی را فراهم می آورد.

۱۰ تیرماه ۱۳۸۸

* توضیح: در فارسی واژه ی Assembly را بیشتر مترادف با واژه ی مجلس (به مفهوم پارلمان) به کار می برند. البته یکی از معانی اسمبلی «پارلمان» است. اما واژه ی اسمبلی معانی دیگری نیز دارد. در فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی – فارسی معادل های فارسی گوناگونی برای واژه ی «اسمبلی» آورده شده است: اجتماع، گردهمایی، تجمع، مجلس، انجمن، مجمع، جمعیت، محفل، مجلس، شورا، قسمت، بخش. بهرحال، واژه ی «اسمبلی» اسم عامی است که معانی متعددی دارد و از معنی «مجلس» به عنوان پارلمان فراتر می رود.

تصویر از انقلاب ۵۷

شکاف در هیأت حاکمه، پیدایش بحران نوین در ساختار «جمهوری اسلامی»، و عدم راهکار و راهبرد شفافِ رهبری جنبش موسوم به سبزها در مبارزه برای دموکراسی، باردیگر مسئله ی چگونگی دموکراتیزه کردن بنیادین جامعه را در مرکز مباحث مردم قرار داده است. چگونگی استقرار دموکراسی پایدار در ایران امری است که از انقلاب مشروطه تا کنون، محور مسائل و تکالیف جامعه ی استبدادزده ی ما بوده و در حافظه ی تاریخی مردم نقش بسته است.

باید به یاد داشت که یکی از مهمترین خواسته های مردم در انقلاب ۱۳۵۷ایران علیه خودکامگی رژیم پادشاهی، تحقق «آزادی» بود. اما با سلطه ی روحانیت شیعه بر جنبش ضداستبدادی شاه، اجازه ی طرح مشخص عملی برای استقرار دموکراسی داده نشد و «بهار آزادی» تبدیل به زمستان طولانی خفقان سی ساله شد. بدین سان، مردم ایران از یک فرصت تاریخی که با خون هزاران نفر فراهم شده بود محروم شدند و از مبارزه برای ایجاد گزینه ای قانونمند، روشن و دموکراتیک برای رسیدن به آزادی های سیاسی و مدنی پایدار بازماندند.

در آن دوره یکی از مطالبه هایی که به صورت خیلی کم رنگ در لابلای برنامه ی سیاسی برخی از نیروهای راست و چپ مطرح می شد تشکیل مجلس موسسان بود. اما چرایی ضرورت انتخاب مجلس موسسان دموکراتیک با مانورهای پیروان آیت الله خمینی/ ملی‌مذهبی و دیروزگی یک بخش و اشتباهات متعدد بخش دیگر اپوزیسیون به بیراهه کشانده و فراموش شد. آیت الله خمینی پیش از به قدرت رسیدن، با اکراه و البته در حرف، طرح مجلس موسسان که از سوی نیروهای ملی‌مذهبی ارائه شده بود را پذیرفته بود. اما تجربه نشان داد که او به آن اعتقادی نداشت. آیت الله خمینی باشتاب برای مشروعیت بخشیدن به سلطه روحانیت شیعه، و کنترل و انحراف جنبش توده ای، عجولانه یک فرآندم به راه انداخت و انتخاب میان دو گزینه ی رژیم پادشاهی و جمهوری اسلامی را در برابر مردم گذاشت. متأسفانه این ترفند خمینی هم مورد چالش جدی برخی از نیروهای اپوزسیون قرار نگرفت.

فرآندم برای تعیین برخی سیاست ها، سازوکار خوب، معقول و دموکراتیکی به نظر می رسد. اما جامعه ای که از یک دوره ی طولانی سرکوب و خفقان بیرون آمده و امکان بحث و بررسی لازم و کافی پیرامون برنامه های سیاسی گرایش ها و تشکل های متعدد سیاسی را نداشته، چگونه می تواند درباره ی تنها دو شکل حکومتی و فقط دو گزینه تصمیم بگیرد؟ به ویژه این که یکی از ازابین گزینه ها را در مبارزات روزمره ی خود طرد کرده بود (سلطنت)، و هیچ اطلاع دقیق و روشنی از محتوای گزینه ی دیگر (جمهوری اسلامی) نداشت. افزون براین، اصولا چرا فقط دو نوع حکومت را باید به فرآندم گذاشت؟ آیا مردم جامعه ای که قرن ها زیر چکمه و نعلین مستبدان زیسته اند، از محتوای شکل و مضمون انواع گوناگون حکومت های «دمکراتیک» اطلاع کافی به دست آورده اند؟

بنابراین، کسانی که هم اکنون شعار فرآندم برای «تعیین نوع حکومت» را طرح می کنند توجه لازم به این نقصان مهم سیاسی و تجربه تلخ تاریخی نکرده اند. مردم ایران را نباید منفعل کرد. فرآندم مردم را منفعل باقی نگه می دارد. توده های مردم، می بایست با دخالت و نظارت خود فرایند دموکراتیکی را طی کنند، و در تجربه ی خود بیاموزند که شکل حکومتی و مضمون قانون اساسی برخاسته از برنامه های احزاب و نهادهای سیاسی گوناگون چیست. پس از سپری شدن این دوره است که آنان قادر هستند تا آزادانه و آگاهانه و براساس شناخت کافی، نوع حکومت و قانون اساسی مورد دلخواه خود را از میان گزینه های گوناگون، و براساس یک فرآندم همگانی انتخاب کنند.

آیت الله خمینی به دموکراسی باور نداشت. او هنگامی که توازن قوای اجتماعی به طور چشمگیری به نفع ایت الله خمینی تغییر کرد، و رسماً زیر قول و قرارهای خود زد، خمینی مجلس خبرگان را به جای مجلس موسسان نشاند. پرسیدنی است که چرا آیت الله خمینی با این که در آن هنگام از محبوبیت چشمگیری میان توده ی مردم برخوردار بود اما از برگزاری مجلس موسسان دموکراتیک هراسناک شده بود؟ این کاملاً روشن بود که برگزاری یک انجمن و شورای «قانون گذار» دموکراتیک و حضور نمایندگان احزاب و نهادهای گوناگون مردم برای بحث پیرامون نوع حکومت، تدوین قانون اساسی و تنظیم روابط و حقوق شهروندان جامعه، آنهم در برابر اذهان عمومی و رسانه های گروهی، ترفندهای آیت الله خمینی را برای برقراری استبداد دینی، فاش و برملا می‌ساخت. روحانیت شیعه از این وحشت داشت که محتوای گنگ و ناروشن جمهوری اسلامی به چالش جدی گرفته شود. البته روحانیت شیعه ی پیرامون خمینی به تنهایی قادر به تحمیق مردم نبود. بسیاری از مدعیان دموکراسی که به دور خمینی جمع شده بودند، و پیش از آن، بارها به ضرورت برگزاری مجلس موسسان تاکید کرده بودند، نیز سکوت کردند و هیچ اعتراض جدی به تغییر موضع خمینی و روحانیون و یورش به حقوق دموکراتیک مردم نکردند.

تجربه ی تاریخی در ایران و سایر کشورهایی که قرن ها با شیوه های خودکامگی اداره شده اند، نشان داده است که میزان سنجش صحت و سقم گفتار نیروهایی که در این جوامع مدعی دموکراسی هستند، در پی گیری نهادینه شدن حقوق دموکراتیک و مبارزه جهت تشکیل مجلس موسسان Constitution Assembly* آشکار می شود. در واقع، مجلس موسسان محور و مرکز مهمترین خواست های دموکراتیک در جوامع استبدادی است؛ بدون حق تجمع، حق تشکل، حق تحزب، حق بیان، بحث و گفتگو، آزادی مطبوعات و دسترسی احزاب به رسانه های همگانی و… اصولا برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین نمایندگان مردم و شرکت در مجلس موسسان و بحث پیرامون تعیین نوع حکومت، نهادینه کردن حقوق شهروندان و تدوین قانون اساسی نوین امکان پذیر نیست. بنابراین، مبارزه برای تشکیل موسسان واقعی، در موقعیت فعلی، به عنوان مهمترین خواست دموکراتیک، از اهمیت خاصی برخوردار است. مردم ایران باید نظرات و برنامه های احزاب و نهادهای گوناگون را بدانند و تجربه کنند و سپس آگاهانه و با آشنایی کامل به نوع حکومت و قانون اساسی، رأی بدهند. بدون سپری شدن چنین فرایند دموکراتیکی، اِشراف و شناخت از هدف، راه کار و برنامه ی احزاب و نهادهای سیاسی ناقص و گنگ باقی خواهند ماند.

پرسیدنی است که آیا در چارچوب قوانین موجود و به شکل قانونی می توان برای تشکیل مجلس موسسان و جدایی دین از دولت تلاش کرد؟ بی شک، چنین امکانی نیست. نهادهای گوناگون، قضایی و دادگاه های شرع، مقننه و مجریه در اختیار قشر روحانی حاکم است (ولی فقیه، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی، سیستم قضایی، صدا و سیما، مطبوعات، سپاه، بسیج و دهها نهاد ریز و درشت موازی دیگر که توسط روحانیون اداره و کنترل می شوند) و به هیچ عنوان اجازه ی فراخوان مجلس موسسان دموکراتیک را نخواهند داد. هیات حاکمه ی ایران بشدت مستبد هست و کوچکترین مخالفتی را حتی در میان صفوف طرفدار خود تحمل نمی کند. آن عده از کسانی که از مجراهای قدرت دستگاه حاکم برایران به بیرون پرتاب شده اند نیز با این که در گفتار خود از برخی حقوق مدنی حمایت می کنند اما پی گیری لازم را به خرج نمی دهند و تنها در چارچوب مناسبات فعلی و حفظ «حاکمیت روحانیت» خواهان برخی اصلاحات جزیی هستند. بهرحال، تمامی این گرایش



سلام دوست دوردستهای من

منهم ممنونم که باز هم نوشتی و توصیفاتی زیبا و واقعا زنده از آن همه هیجان و التهاب و عظمت به من انتقال دادی...

من در همین ابتدای نامه باید عنوان کنم که من متاسفانه مقالات تو و دوستان پیرامون تو را هنوز نخوانده‌ام-و سعی خواهم کرد که بزودی مروری بر آنها داشته باشم تا از دلایل گرایش تو و دوستان همفکرت به موسوی مطلع شوم.واقعا انتخابات مهیجی بود و نتایج و پیامدهای آن مهیج تر. هیچکس فکر نمیکنم وضعیت را بدین شکل پیش بینی می کرد همه بنوعی غافلگیر شدند. من خودم طرفدار هیچ یک از نامزدهای انتخاباتی نبودم اما موافق «تحریم» هم نبودم در واقع قبلا بارها دیده ام که بسیاری از طرفداران تحریم مردم را به آن ترغیب و مردم از لبیک به فراخوان آنها سر باز زده اند و برای همین فکر میکنم باید قبل از طرح شعار فضا را سنجید و توازن قوا و احتمالات و موانع را ارزیابی کرد و شعارهای کیلویی و پا در هوا نداد. ولی میدانستم که سوسیال دموکراسی ایران وسیعا و در همه قامت خود وارد میدان شده و پشت موسوی صف کشیده است و باز هم همچون دوم خرداد و انتخاب خاتمی چشم امید به تحکیم شکاف های درون حکومتی از سویی و بهبود نسبی فضا از سوی دیگر بسته است و به اصطلاح میخواد از «بسته شدن» نهایی «منفذ» جمهوریت جلوگیری کند که البته به نظر من این تحلیل قدری اغراق آمیز بود (میدانی چرا؟ برای این که رژیم کنونی ما اصولا برآیند تضادهای تاریخی نو و کهنه حل نشده همه تاریخ کشور ما است و بویژه ادغام تضادهای نو و کهنه منجر به ایجاد یک آتشفشان جدی در جامعه گشته است که شاید تا حدودی و در مراحل قابل سرکوب و سرپوشی باشد اما در نهایت «لاینحل» میماند و به جراحی جدی نیاز دارد که از عهده این دستگاه کنونی و دستگاه بعدی خارج است و فعلا بقول شاملو «در انتظار پاسخی عصب میکشد»...

این دستگاه سی سال است که دارد این تضادها را مرتبا در شکل شکاف ها و گسست ها و تصفیه حساب های خونین با مخالفان خود منعکس میکند و به نظر من بسته شدن ابدی منفذ جمهوریت نمیتواند واقعیت داشته باشد اما شعار خوبی برای تهییج و بسیج بود و بویژه مقاله حجاربان را دیدی؟ مقاله جالبی بود که به صراحت شعار رزا لوکزامبورگ مبنی بر «یا سوسیالیسم یا بربریت» را به شعار «یا مدنیت یا بربریت» مثله کرده بود و برای همین نیز فکر میکنم زندانی شدی...ولی مقاله اش و ابتکار عملش جالب بود در واقع نوعی مرحله بندی تاریخ کنونی جامعه بود)

اما واقعیت را بخواهی من فکر میکنم این سیاست برای قد و قامت جامعه ایران در وضعیت کنونی موفق تر بود تا سیاست تحریم یکسره و نظایر آن. البته پس از اعلام نتیجه انتخابات و اعتراض کاندیداهای دیگر و بویژه ایستادگی موسوی بر «حق» خود بعنوان پیروز انتخابات در این سو کسانی بودند که من در رادیوها صدایشان را می شنیدم که به اصلاح طلبان تشر می زدند که اگر شما میدانستید این چنین بلایی سرتان خواهد آمد غلط کردید مردم را به پای صندوق ها کشاندید و نظایر آن...که به نظر من قدری انجماد فکری و روحی از این حرفها ساطع است و دور بودن از فضای فکری و سیاسی کشور و سطح تحرکات مردم و تحلیل های نیروهای دیگر از وضعیت کلی جامعه و نظایر آن ...پس من با این توپ و تشرها موافق نبودم زیرا فکر میکنم که خود این تحلیلگران در باره «خصلت» نیروهای اصلاح طلب شک دارند که بدین شکل از کنش-گری های محدود و بسیار مختاط آنها بخشم می آیند و از آنها انتظار «رادیکالیسم»ی دارند که اصولا در بخش عمده ای از آنها یافت «می نشود». در ضمن به انفجار واداشتن «پتانسیل» اعتراضی منسجم مردم و گرد هم آوردن «اکثریت عظیم» آنها به صحنه و جلب پشتیبانی آنان از یک شعار محوری را سهل و ساده می گیرند. من خودم بر این باور هستم که بخش عمده ای از چپ دهه ۱۳۶۰ متاسفانه تفاوت بین پافشاری روی اصول راهنما و سیاست های روز و طرح استراتژی های بلندمدت و تاکتیک های مناسب را درست درک نکرده است و البته همینجا بیفزایم که همه این چپ چنین نیست بخشی از آنها به گمان من بسیار «به روز» هستند و من آنها را از حیطه این حکم برکنار میدارم اما باز همینجا هم از مقام یک «تبعیدی» و با نگاه و زبان خاص خودم اعلام کنم که من به سوسیال دموکراسی ایران هم خوشبین نیستم و صلابت و جدیت و توانایی های لازم و ابتکار عملی به طور جدی در آنها ،فعلا...نمیبینم ...



نامه ای هایی از دور دست (نامه نخست)

شگفت این است که درست در روزهایی که حکومت کودتایی تمام توان خود را به کار گرفته تا تمام ارتباطات جامعه را قطع کند،بیشترین گفتگوها و مکالمات میان جامعه درگرفته است. چپستی تحولات اخیر،چه باید کردها، تحلیل ها و کنشگری های ممکن و نیز مطلوب موضوعاتی هستند که در حال ترمیم ارتباطات قطع شده ی دیرین هستند. بسیاری از این ارتباطات انتشار همگانی نمی یابند اما بی هیچ شکی غنای نظری و عملی جنبش انقلابی کنونب ایران را می افزایند. نامه ذیل را بدین جهت مناسب انتشار دیدیم که از سطح نامه ای شخصی فراگذشته و برخی از مهمترین مضامین عمده روزهای اخیر را با نگاهی تحلیلگرانه مورد بحث قرار داده است که خود می تواند به برخی بحث ها دامن زند. به دلیل طولانی بودن نامه بخش دوم آن را در شماره آتی روزنامه منتشر خواهیم کرد.

است ظاهرا ملتی قد علم کرده و میخواد بین «تمدن شرق» و «تمدن غرب» پل بزند و خود را به شکلی «متعارف» به اینسو وصل کند (و نه آن که اصلا وصل نبوده باشد). اما جرات زیادی نداشتند که از اعتراضات (بتدریج فروکش کرده)ایران حمایت جدی کنند زیرا بیم آن میرفت که رژیم تنبیهشان کند ولی به هر حال اواما و همه کشورهای اتحادیه اروپا با هم ایران را بخاطر نوع برخورد با معترضین محکوم کردند

کاملا مشهود است که غرب چقدر علاقه دارد تا یک ایران سکولار و پرو غرب ببیند و میخواد ایران دست از قلچمق بازی هایش بردارد ...برای این نیمکره ...نیمکره غربی...یافتن متحدی جدی و قدرتمند در ایران که قصد آن نداشته باشد که «امپراطور پیرامونی ترین پیرامونی ها» بشود رویای شیرینی است دوست دارند که این حاکمیت قدری به یک رژیم متعارف بدل شود ...همین چندی پیش بود که یک روزنامه نگار فکسنی این کشور پس از دو یا سه بار سفر به ایران «کتابی» منتشر کرد که بر اساس مصاحبه های کیلویی انجام شده با جوانان ایرانی ترتیب یافته بود و در تلویزیون میگفت جوانهای ایرانی بسیارغیرسیاسی هستند و فکر نمیکنم بتوانند «بمب» زیر رژیم باشند...و نمیدانم امروز پس از دیدن این اعتراضات و مبارزات همین «جوانان غیر سیاسی» چه تحلیلی دارد که ارائه کند. منظور من از مطالعه جهان و پدیده‌ها به روش امپریک همین تفکر و شیوه تحقیق «لحظه‌ای» است که بیشتر شبیه عکاسی است و ثبت یک لحظه را میماند تا تحلیل و توضیح مسائل و پدیده‌ها... یعنی دیدن یک واقعه یا یک رخداد جدا از «توتالیتی» فراگیری که آن واقعه یا



پدیده را محاصره کرده و آن را در شکم خود پرورده و تعدیه اش میکند...دیدن «بیخیالی» ظاهری بسیاری از جوانان و پناه بردنشان به «افیون» سکس و ورزش یعنی دیدن درخت و ندیدن جنگل...یعنی دیدن یک پدیده در گسست از توتالیتی اطراف یعنی ندیدن روابط و اتصالاتی که میتواند در لحظه مناسب همین «غیرسیاسی_ها» را بشدت سیاسی کند و مهر بطلان روی عکس قبلی بزند...درک و نگاه امپریک یعنی دیدن یک «ممنت» یک آن یک فراز در گسست از کلیت ماجرا...به هر حال بگذریم...نمیدانی که در اینجا بازار «متخصص» شدن پیرامون کشورهای آن سو چقدر داغ است از این راه بسیاری «نان و نام» برای خود دست و پا میکنند اورینتالیسم و کلونالیسم که دیگر شاخ و دم ندارد ...دارد؟ و برای من میدانی چه چیزی جالب است؟ این که بسیاری از ما عمری است داریم این سو زندگی میکنیم و هنوز جرات نکرده ایم یا نیازش را حس نکرده ایم که «کتاب» ی در باره این کشورهای خودشيفته بنویسیم علت؟ علت این است که این طرف «بازار» برای این گونه امور حتی در پایین ترین سطوح آن مثلا «ژورنالیستی کار کردن و حرف زدن» وجود دارد و این کشورها برایشان مهم است که آنسویی ها را بهتر و پیچیده تر و ریزتر بشناسند اما در کشور ما ظاهرا جز دشمنی و عداوت کور بالایی ها نسبت به این سو و یا تحسین کور بخشی دیگر از بالایی های ما نسبت به اینسویی ها وجود ندارد و عمق و پیچیدگی و ریزه کاری های اینسویی ها برایمان هرگز اهمیت نیافته است میدانی چرا؟ چون هنوز در حالت «منظر» هستیم شعر شاملو را بخاطر داری؟

من از بیرون به درون آمدم

از منظر به نظاره به ناظر

ما هنوز منظر هستیم که اینسویی ها «نظاره»مان میکنند ...و خود هنوز نه «ناظر» خود شده ایم و نه «ناظر» دیگرانی که ما را به سهم خود زیر نظر دارند و این همه «راز مدرنیته» است ...از نظر متفکران اینسو. که البته جای بحث و دعوا دارد که چرا اصولا این نظاره کردن و ناظر شدن یک پدیده مدرن است؟ و از کجا می آید؟ و آیا موضوعی همگانی است یا همچنان در اختیار گروه خاصی است?...بگذریم

واقعا حیف همه شما و همه ما که باید تحت آن شرایط بیرحم و حقارت آور زندگی میکردیم و بکنیم ...و دلم شدیدا برای جوانهای خیابان های تهران و دیگر شهرها سوخت که باید زیر شلیک گوله و گاز اشک آور و کوبش باتوم و شنیدن اهانت صدای اعتراض شان را بلند کنند. من خوشبین نیستم و همچون تو بدبین ام و گمان نمیکنم که این اعتراضات خرده پا به جایی برسد و خودت بهتر از من میدانی که چرا به جایی نخواهد رسید ..

امکان مطالبه جدی دموکراسی درون حکومتی نیز از این بینوایان بی استخوان شرمناک و ترسان (همان به اصطلاح بورژوازی ایرانی را میگویم و نمایندگانش را) دریغ شده است. رادیکالیسم بورژوایی در ایران هرگز جامه عمل نخود نخواهد پوشید اما عمق شکاف و ترک ها را در عمق بنای کهنه و نوی توامان جامعه ایران و همچنین حکومت نباید نادیده گرفت ...به نظر من ما شاهد یک گسست و ترک برداشتی جدی هستیم که گمان نمیکنم قابل ترمیم باشد قابل سرکوب البته و قابل سرپوش گذاردن شاید ...اما دیگر همه فهمیدند که «امپراطور لخت است» ... و این بزرگترین دستاورد جدید شاید بوده باشد و در ضمن بخوبی روشن شد که بین ایران «عماق» (روستاها و شهرهای کوچک و «حواشی ایران») و ایران «سطح» (شهرهای بزرگ) و بین طبقات و اقشار مختلف ایران نیز شکاف‌های جدی هست هم به لحاظ اقتصادی و هم درجه پیشرفت «مدرنیته» که همان بخش فرهنگی است و این شکاف را پل زدن و «ملت را بر نقش خود آفریدن» (به بیان مارکس و گرامشی) و پیوند زدن بین خواستههای جزیی و خاص خود با خواستههای عمومی و کلی و تشکیل یک جبهه هژمونیک فراگیر بدین سادگی ها عملی نیست، و در شرایط کنونی نه از عهده راست بر می آید و نه حتی چپ ...و هنوز نیاز به تخمیر تضادها هست و بلوغ فکری مشارکت کنندگان در این «ممنت» تاریخی عظیم . به هر حال فکری اساسی باید کرد. یک مرز جغرافیایی در اقتصاد سیاسی ایران هست که عمق و سطح را از هم دور و جدا میکند و این مرز جغرافیایی ظاهرا بین دوگانه های مرکز/حاشیه و بالا/پایین شهر است و این شکاف و دوگانگی شعارهای آزادی و عدالت را از هم جدا می اندازد و پیوند آیندو خود بسیار بسیار مهم است و یک کار «کارستان» گونه می طلبد.

ک.ا.

میدان موزی

طاها ولی زاده

انقلاب هم میدان موزی است ناچنس!

بر دوش کارگر نشسته،

دانشگاه را در مشت گرفته،

لعنتی بدتر از همه یکراست به آزادی می رسد

تکان هم نمی خورد!

با این حال همین روزهاست

نوادگان استالین

بولدوزر سنگینی زیرش بیافکنند

و یکراست بیرندش

۲۰۹،۲۱۰،۲۱۱،۲۱۲،۲۱۳،۲۴۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۳۲۰،،،،،،

۴۰۰ فروخته شد به آقای کیم جونگ ایل

که هی برود از اعماقش اورانیوم استخراج کند و هی صحرای خالی بترکاند

بومب، بامب، تـــــــق

و احمق فکر نکند که صحرای خالی

مورچه که دارد

منبع: وبلاگ آواز چگور



عمل مستقیم

قسمت دوم

ستایش فرد

از دیدِ عملِ مستقیم، آزادیِ توده‌هایِ مردم، که تاکنون به پذیرشِ نظراتِ تحمیلیِ خو کرده اند، تنها از طریقِ بازاندیشی و آگاهی‌یافتنِ مقدور است. عملِ مستقیم، فراخوانی است به همه‌گان، که نقشِ خود را در این کوششِ جمعی ایفا سازند؛ عملِ مستقیم از فرد می‌خواهد که دیگر توخالی نباشد، دیگر بیِ نجات‌دهنده به بالا یا بیرون ننگرد. فرد باید بر پاهایِ خو بایستد، و دیگر منفعلانه تسلیمِ ضرورت‌هایِ جامعه نشود. عملِ مستقیم اعلامِ پایانِ دورانِ معجزه‌ها است (چه آسمانی، و چه دولتی)؛ و پس از نفیِ همه‌ی امیدهایی که به مشیت بسته شده اند (مشیتِ هر کسی هست باشد) این اصل را بشارت می‌دهد: نجات در دستانِ خودمان است!

بسیاری افراد، با عقایدِ سیاسی و اجتماعی و خلقِ خویِ مختلف، قدرتِ مقایسه‌ناپذیرِ عملِ مستقیم را شناخته، و با این اصلِ پرفایده و بی‌چون‌چرایِ اجتماعی بیعت کرده اند.

کوفره، در سال ۱۹۰۲، درباره‌یِ شرایطِ مشکوکِ اتحادیه‌یِ صنفی‌یِ شیشه‌گرانِ آن زمان (که وضعیتی آشفته داشت) چنین می‌نویسد:

عجیب نیست که دولت با این بخش‌ها هم سر‌کار دارد. بسیاری از رفقایِ ما گمان می‌کنند دخالتِ سیاست‌مداران در مشاجراتِ اجتماعی به سودشان خواهد بود.

ولی از نظرِ ما، کارگرانی که به‌استواری در اتحادیه‌هایِ صنفی و صنعتی یا فدراسیون‌هایِ خود سازمان یافته باشند، بسیار قدرت‌مندتر از سیاست‌مداران اند، و توان و اعتبارِ کافی را دارند که خود به طورِ مستقیم مشکلات‌شان با صاحبانِ صنایع را حل کنند. اینان نیازمندِ یاری‌یِ هیچ‌کس نخواهند بود. پرولتاریا، خود باید به امورِ خود رسیده‌گی کند…

قسمتی از نطقِ مارسل سمبات در مجلسِ بدین قرار است:

عملِ مستقیم؟ معنایِ عملِ مستقیم صرفاً گردآمدنِ کارگران در اتحادیه‌هایِ کارگری و فدراسیون‌ها و سازمان‌هایی از قبیلِ آن‌ها است. کارگران نمی‌خواهند به جایِ آن‌که همه‌چیز را به دولت بسپارند، یا تا ابد کلاه خود را در برابرِ مجلس از سر بردارند به امیدِ آن‌که هرازگاه، لقمه‌یی نان، اهانت‌گرانه، برای‌شان انداخته شود. آنان می‌توانند به یک‌دیگر ببیوندند و نیرویِ خود را تشکیل دهند.

کارگرانی که با این اصلِ موافقت کرده اند، واردِ عملِ مستقیم علیهِ مدیران می‌شوند، و هرگاه دخالتِ قانونی لازم بود، از قانون‌گذار می‌خواهند و بدو فشار می‌آورند تا واردِ ماجرا شده، به خواسته‌هایِ آنان تن در دهد.

اعضایِ اتحادیه می‌گویند: ما فهمیده ایم که این رسم‌هایِ اجتماعی اند که قانون را ساخته اند. می‌خواهیم پیش‌اپیش رسومِ خود را بسازیم تا قانون‌مان آسان‌تر به تصویب رسیده و به اجرا گزارده شود. آیا باید کسی را به نماینده‌گی بر گزینیم تا برایِ کاری که می‌توانیم هم‌آکنون انجام دهیم چانه‌زنی کند؟ آیا باید بی‌جهت صبر کنیم؟ که آنان (کارفرمایان) هرگاه نیاز بود کم‌ترین شکی به دل راه نداده اند که خواسته‌هایِ‌شان را به قانون‌گذار تحمیل کنند؟ آیا دربرابرِ ما باید منفعلانه بنشینیم و فقط نظاره‌گر باشیم؟

آیا هیچ‌گاه نیاز نبوده کسی بر ما قانون‌نویسان نظارت کند؟ آیا هیچ‌گاه نبوده که فقط به خود بی‌اندیشیم؟ آیا هیچ‌گاه از مقام‌مان سؤاستفاده نمی‌کنیم؟ کسانی از این نادرستی‌ها آسیب دیده اند، قربانی‌یِ این سؤاستفاده‌ها واقع شده اند؛ آیا خوب نیست که اینان خود به حرکت در آیند و توجه همه‌گان را به موضوع جلب کنند، و خود نیز راه حل را ارائه کنند، یا اصلاً اگر می‌شد خودشان اصلاحاتِ ضروری را انجام دهند؟

آقایان محترم؛ به این دلایل است که می‌گویم سؤنیتی در پسِ نادرست‌جلوه‌دادنِ معتقدانِ عملِ مستقیم نهفته است: فراموش نکنید اگر آنان بدونِ مراجعه به نماینده‌گان‌شان، خود منتهایِ کوششِ‌شان را انجام می‌دهند، فقط از رویِ اجبار و با اکراه است که چنین می‌کنند…

بسیار مردم هستند که برایِ گذرانِ امور به شما نیازمند اند. نیازی نیست برای خدمت‌رسانی به مردم در کارِ کارگرانی دخالت کنید، که همه‌یِ آرزوی‌شان گردآوردنِ طبقه‌ی‌شان در اتحادیه‌هایِ صنفی و سازمان‌هایِ اقتصادی است، با بتوانند خود مستقلاً خواسته‌های‌شان را پیش برند…

واندروولد، در نشریه‌یِ مردم، چاپ بروکسل، می‌نویسد:

این‌که طبقه‌یِ کارگر اختیارِ خود را تمام‌کمال به نماینده‌گان‌ش در پارلمان بسپارد، تا از آن جای‌گاه و با شیوه‌یی که مناسب تشخیص می‌دهند مبارزه کنند، این شیوه‌یِ مبارزه، حتی در گرفتنِ استخوان و تکه‌گوشتی از سرمایه‌داری هم ناتوان است.

این را بارها و بارها گفته ایم، اما هنوز هم نیاز است که تکرارش کنیم، حقیقتِ بزرگی در عملِ مستقیم نهفته است: اصلاحاتِ بنیادین، از طریقِ واسطه‌ها انجام‌پذیر نیست.

طبقه‌یِ کارگر بلژیک، در بیست سالِ گذشته، این‌قدر شواهد از شجاعت و روحِ ایثارِ خود نشان داده، ولی اکنون به بی‌تفاوتی و پستی دچار است. شاید مهم‌ترین خطایِ انجام‌گرفته، تکیه‌یِ بی‌فایده و بیش‌ازاندازه‌یِ این طبقه بر فعالیتِ سیاسی باشد، که می‌باید کم‌تر از هر امرِ دیگری موردِ توجه قرار می‌گرفت. در زمینه‌یِ اتحادیه‌هایِ صنفی کم‌کاری شده، و کارگران، در رواجِ این توهمِ خطرناک که سپردنِ کارها به نماینده‌گانِ مجلس، از آسمانِ گوشتِ سرخ‌شده خواهد باراند، اتحادیه‌ها را خالی کرده اند…

بنابراین، مطابقِ نظرِ افرادِ ذکرشده (و هم‌چنین خودمان)، عملِ مستقیم، بر خلافِ ضعفِ شخصیتی و رابطه‌یِ گوسفند و چوپانی که دموکراسی به ارمغان آورده، احساسِ هویت و روحِ ابتکارِ شخصی را پرورش می‌دهد. عملِ مستقیم سستی‌یِ مردم را مرتفع کرده، به سویِ آگاهیِ هدایت‌شان می‌سازد.

عملِ مستقیمِ مقرراتِ نظامی بر زیستِ مردم وضع نمی‌کند، نمی‌کوشد مانندِ گوسفند آن‌ها را بشمارد (اشاره به شمردنِ آرا در انتخابات، ت.م.). درست برعکس! چشمانِ آنان را می‌گشاید و حسِی از اعتمادبه‌نفس و استحکام‌بدانان می‌دهد. وقتی سازمان‌دهی می‌کند، حاصلکارِ تشکیلاتیِ زنده و پویا است، که در آن افزونی‌یِ عددی نمی‌تواند شایسته‌گی و حقانیت را پنهان سازد. در این تشکیلات، افرادِ مبتکر و اقلیت‌ها (که همیشه عاملِ پیش‌رفت بوده و اکنون هم هستند) خاموش نمی‌شوند، و می‌توانند بدونِ آزارْاذیت، از طریقِ فعالیتِ تبلیغاتیِ نظراتِ خود را معرفی ساخته، در فعالیت‌هایِ مختلفِ شرکت کرده، و در میانِ خود، با شیوه‌یِ خود کار کنند.

بنابراین، عملِ مستقیم، کارکردِ آموزشی‌ یِ بی‌هم‌تابی دارد: اندیشیدن، تصمیم‌گیری و عمل‌کردن را به مردم می‌آموزاند. می‌توان فرهنگِ خودگردانیِ خواندش؛ عملِ مستقیم ستایشِ فردیت، انگیزه‌یی برایِ ابتکارِ شخصی، و کاتالیزوری برایِ اجرایِ ابتکارات است. این نقشِ پَرظهور و مهمِ «خود» در عملِ مستقیم، هیچ‌گاه با هم‌کاری‌یِ اقتصادی‌یِ کارگران تلافی نمی‌کند، چه همیشه منافعِ مشترکی برای هم‌کاری هست. این‌دو، در عملِ مستقیم، آشتی کرده به یاری‌یِ یک‌دیگر می‌آیند: توسعه و اوج‌گیری‌یِ استقلال و فعالیتِ شخصی، تنها در خاکِ حاصل‌خیزِ توافقِ دوجانبه و هم‌دلانه است که ریشه می‌دواند.

بدین‌ترتیب، عملِ مستقیم، انسانِ گرفتار و ازپافتاده در بندهایِ انفعال و سستی‌یِ دموکراسی‌زده‌گی را رها می‌سازد. در عوضِ تابعیتِ صرف، اراده‌یِ شخصی را بدو آموخته، و در عوضِ واگذاشتنِ حق به وکیل، به او یاد می‌دهد که چه‌گونه خودش مستقیماً از این حقِ تصمیم‌گیری بهره برد. با این کار، محورِ نظمِ اجتماعی به عقب رانده شده، فضایی فراهم می‌شود که انرژی‌یِ انسان‌ها، به جایِ هرزرفتنِ در فعالیت‌هایِ زبان‌آور یا بی‌فایده، در کارهایِ سودمند صرف شود و لوازمِ ادامه‌یِ تکاملِ فرد و جامعه را تأمین کنند.

منبع: cnt-ait.info

احمد شاملو

از کتاب ترانه های کوچک غربت

هجرائی

تلخ

چون قرابه‌ی زهری

خورشید از خراشِ خونینِ گلو می‌گذرد.

سپیدار

دلکِ دِیلاقِ‌ست

بی‌مایه

با شلوارِ اِبلق و شولایِ سبزش،

که سپیدیِ خسته‌خانه را

مضمونی دریده کوک می‌کند.

مرمرِ خشکِ آبدانِ بی‌ثمر

آیینهِ عربانی شیرین نمی‌شود،

و تیشه‌ی کوه‌کن

بی‌امان‌ترک اکنون

پایانِ جهان را

در نبضی بی‌رویا تبیره می‌کوبد.

کُند

همچون دشنه‌یی زنگارسته

فرصت

از بریده‌گی‌های خون‌بارِ عصب می‌گذرد.

بچه‌های اعماق

گفتار برای یک ترانه، در شهادتِ احمد زبیرم

به علیرضا اسپهبد

در شهرِ بی‌خیابان می‌بالند

در شبکه‌ی مورگی پس‌کوچه و بُن‌بست،

آغشته‌ی دودِ کوره و قاچاق و زردزخم

قابِ رنگین در جیب و تیرکمان در دست،

بچه‌های اعماق

بچه‌های اعماق

باتلاقِ تقدیرِ بی‌ترحم در پیش و

دشنامِ پدرانِ خسته در پُشت،

نفرینِ مادرانِ بی‌حوصله در گوش و

هیچ از امید و فردا در مشت،

بچه‌های اعماق

بچه‌های اعماق

بر جنگلِ بی‌بهار می‌شکفند

بر درختانِ بی‌ریشه میوه می‌آرند،

بچه‌های اعماق

بچه‌های اعماق

با حنجره‌ی خونین می‌خوانند و از پا درآمدنا

درفشی بلند به کف دارند

کاوه‌های اعماق

کاوه‌های اعماق